

افشاگری های امام سجّاد (ع) در قیام کربلا

علی ربانی گلپایگانی



قسمت اول

قیام خونین و حماسه جاویدان کربلا در تاریخ قیامهای بشری و حماسه های دینی و انقلابی، بی نظیر است؛ این مطلب به پایه ای از وضوح است که نیازی به استدلال و اقامه حجت ندارد. آنچه مهم است بررسی عوامل امتیاز و جهات بی مانندی آن است، آیا این امتیاز مربوط به رهبری قیام است و یا معلول آرمانهای آن؟ و یا اینکه کمیت و کیفیت آفرینندگان و برپاکنندگان قیام و یا شیوه و روش آن، ملاک برتری می باشد؟ این مطلبی است درخور تأمل که تحقیق درباره آن فعلاً مورد نظر این نوشتار نیست و خود بحث جداگانه ای را می طلبد، ولی نکته ای را که در مطلع این مکتوب به اشارت یادآور می شویم این است که کتاب قیام کربلا دارای دو فصل است: فصل شهادت و فصل اسارت. به عبارت دیگر، شهادت و اسارت دو اهرم بسیار نیرومند نهضت مقدس کربلا را تشکیل می دهند و در نتیجه برپاکنندگان و آفرینندگان قیام کربلا دو گروه بودند:

شهیدان و اسیران.

شهیدان فصل نخست کتاب قیام را نگاشتند و اسیران فصل دوم و نهای آن را رقم زدند و در نتیجه کاروان اسیران، رسالت ویژه‌ای را در اتمام و اکمال قیام کربلا بر دوش کشیدند که اگر چنین نبود هرآینه قیام، نافرجام می‌ماند و درست به همین انگیزه بود که راهبر قیام، زنان و کودکان خاندان رسالت را نیز به همراه خود به کربلا آورد و باز به همین انگیزه است که امام سجاد - ع - در لحظه‌های حسّاس قیام، یعنی لحظه‌های جانبازی و شهادت به اراده طراح آسمانی آن بیمار می‌شود زیرا او در بارور نمودن درخت انقلاب و تداوم آن، نقش ویژه‌ای دارد که جز او هیچ کس قادر به اجرای آن نیست؛ اگرچه هر یک از اسیران به نوبه خود سهمی در رشد و شکوفایی قیام داشتند و خصوصاً زینب کبرا - ع -، عقيلة العرب و شقیقه فرمانروای حماسه کربلا، دخت گرامی حضرت وصی، امیرالمؤمنین - ع -، نقش بسیار مهمی را در این جهت ایفا کرد ولی رسالتی را که امام سجاد - ع - می‌توانست انجام دهد - چنانکه انجام داد - رسالتی است که انجام آن از عهده دیگران ساخته نبود و از آنجا که نقشه این قیام را آفریدگار علیم و حکیم طراحی فرموده بود با مشیت حکیمانه خود برای اجرای هر کدام از قسمتهای آن در مقاطع و مراحل گوناگون افرادی را برمی‌انگیخت تا نقشه قیام به طور کامل و همه جانبه اجرا گردد. بدین جهت بود که امام سجاد - ع - بیمار گشت تا نه با قلم شهادت، بلکه با قلم اسارت، فصل دوم کتاب انقلاب را بنگارد که نگاشت.

این نگارنده توانا و چیره دست قیام که در جریان آن در حدود بیست و سه سال از زندگی پربار او می‌گذشت، در ظرف سی و چهار سال^۱ پس از واقعه خونین کربلا عهده‌دار امامت و رهبری واقعی امت اسلامی و تکمیل و به بار نشانیدن نهضت کربلا بود و با روشهای گوناگون و تدابیر مختلف این رسالت سنگین را ایفا نمود که مهمترین پایه‌های آن دو چیز بود: روشنگری و افشاگری.

او با سخنان خردمندانه و رقت برانگیز خود افکار و اندیشه‌های خفته و غافل را بیدار و هوشیار نموده و نقاب دروغ و تزویر را از چهره زشت و مخوف تبهکاران اموی کنار زد و ماهیت پلید آنان را برای فریب خوردگان و اغفال شدگان، روشن و افشا نموده و بذرفداکاری و قیام را در دل‌های مرده و بی رمق مردم کوفه و شام و... برافشاند. فریادهای زین العابدین پرده‌های جهالت و حجابهای غفلت را که دل و دیده و

.....
۱ - الارشاد، شیخ مفید، ط مکتبه بصیرتی، ص ۲۵۳.

گوش و اندیشه مردم را پوشانده بود، دریده و پیام انقلاب کربلا را به آنان ابلاغ کرد و زشتی و پلیدی کاری را که دستگاه اموی و هوادارانش و مردمان فریب خورده مرتکب شده بودند، برملا ساخته، و مظلومیت و حقانیت امام حسین - ع - و یاران شهید او را آشکار نمود و در سنگر اسارت چنان بر دشمن تاخت که او را از جنایتی که تا ساعاتی قبل، ارتکاب آن را مایه فخر و نشانه پیروزی خود می‌دانست، نادم و پشیمان ساخت. آنچه در این نوشتار می‌خوانید نمونه‌هایی از فریادهای روشنگرانه و افشاگرانه امام سجاد - ع - است که در دوران اسارت از کربلا تا مدینه علیه ستمگران اموی سرداده و یا خطاب به مردم فریب خورده شهرهای کوفه و شام ایراد فرموده است. و برای اینکه هم کار نگارش و هم مطالعه آن، آسانتر و مفیدتر انجام گیرد مجموع سخنان امام سجاد را در دوران اسارت در سه بخش می‌آوریم:

۱ - مناظرات امام سجاد با سران حکومت اموی؛

۲ - گفتگوهای امام با برخی افراد فریب خورده و...؛

۳ - سخنرانیهای عمومی امام در کوفه، شام و مدینه.

مناظرات امام سجاد با سران حکومت اموی

أ - مناظره امام با عبید الله بن زیاد

پس از آنکه اسیران اهل بیت عصمت را وارد کوفه کردند، عبیدالله بن زیاد، امیر کوفه که به گمان خود با به شهادت رساندن امام حسین - ع - و یارانش و به اسارت گرفتن بازماندگان شهیدان، احساس پیروزی و غرور می‌کرد در قصر حکومت بر تخت نشست و بار عام داد تا پیروزی غرور آمیز خود را به نمایش گذارد، به همین منظور دستور داد تا بازماندگان شهیدان را که در اسارت او بودند وارد مجلس نمایند. نخست زینب کبرا - ع - را آماج سخنان نیشدار خود ساخت تا قلب آن بانوی شکیبا و داغدار را هرچه بیشتر بیازارد و همان گونه که رسم همه جنایتکاران است از آن احساس لذت و مسرت نماید که با پاسخهای شرر بار دخت گرانمایه امیر بیان علی - ع - که ضربات کوبنده‌ای بر شخصیت حقیر و ناتوان او وارد می‌آورد، روبرو شد و سرانجام در این جدال لفظی، شکست تلخی را تحمل نمود.

آنگاه بسان گرازی زخم دیده برای جبران این شکست، روی به جانب امام سجاد

کرد و گفت: او کیست؟

در پاسخ گفتند: علی، فرزند حسین است.

ابن زیاد گفت: مگر نه این است که خداوند علی فرزند حسین را کشت؟
ابن زیاد با این سخن خود می‌خواست این تفکر را در ذهن حاضران القا کند که چون حسین و یاران او بر علیه حکومت اموی - که به زعم آنان يك حکومت قانونی اسلامی بود - شوریده‌اند، مطابق قانون اسلام و به خواست خدا کشته شده و اصولاً سزاوار چنین سرنوشتی بوده‌اند؛ بنابراین در این ماجرا هیچ گونه مسئولیت شرعی متوجه او و دولت متبوعش نیست؛ ولی نمی‌دانست که این ترندهای شیطانی در برابر حجت بر حق الهی، عقیم و نافرجام خواهد ماند.

امام سجاد - ع - در پاسخ او فرمود: من برادری داشتم که نام او هم علی بود و مردمی که تو به کربلا فرستاده بودی او را کشتند (اشاره به این که هم سپاهی که به کربلا اعزام شده بود و هم تو که آنها را اعزام کرده بودی مسئول قتل برادرم علی هستید).
ابن زیاد که حرف تازه‌ای برای گفتن نداشت، بار دیگر همان سخن قبلی را تکرار کرد و گفت: بلکه خدا او را کشته. امام - ع - در پاسخ او، آیه ۴۲ سوره زمر را قرائت کرد که می‌فرماید: *اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...* (خداوند جانها را به هنگام مُردنشان می‌گیرد) یعنی هرچند اراده تکوینی خداوند همه حوادث جهان هستی را دربر گرفته و مرگ هم که یکی از حوادث عالم است، بدون اذن و اراده تکوینی الهی رخ نمی‌دهد، ولی این اصل با اختیار و مسئولیت انسان در کارهای ارادی و اختیاری او منافات ندارد و بر این اساس است که کارهای انسان به نیک و بد و پسندیده و ناروا تقسیم گردیده و به موازات آن، مُثاب و یا مُعاقب خواهد بود.

بنابراین استناد مرگ شهیدان به اراده تکوینی الهی، نه ملازم با اراده تشریحی اوست، و نه با آزادی و مسئولیت قاتلان و خونریزان منافات دارد و شاهد گویای آن در همان واقعه کربلا، حرّ بن یزید ریاحی است که از جمع خونریزان و تبهکاران جدا شد و به قافله شهیدان پیوست.

ابن زیاد که در برابر منطق نیرومند امام سجاد - ع - احساس عجز و ناتوانی کرده بود و از طرفی آنچنان دستخوش کبر و غرور شیطانی بود که به هیچ وجه انتظار چنین جوابهای منطقی و شکننده‌ای را از طرف يك جوان اسیر نداشت، به شدت عصبانی و خشمگین شد و گفت:

وَلَكَّ جُرْأَةً عَلَيَّ جَوَابِي؟! تو به خود جرأت می‌دهی که جواب سخنان مرا بدهی؟

آنگاه روی به دژخیماناش کرد و گفت:

إِذْهَبُوا بِهٖ فَاضْرِبُوا عُنُقَهٗ (بیرید او را و گردنش را بزنید.)

در این هنگام زینب کبرا - ع - با نگرانی آمیخته با شجاعت، جلو رفت و دست در گردن برادرزادهٔ خود افکنده و فرمود: اگر می‌خواهید او را گردن بزنید نخست مرا بکشید.

ابن زیاد که زینب را در گفتهٔ خود کاملاً جدی و مصمم دید، از تصمیم خود صرف نظر کرد.

به نقل سید بن طاووس - ره - امام سجاد به عمه‌اش زینب فرمود:

أَسْكُتِي يَا عَمَّةُ حَتَّى أُكَلِّمَهُ: (ای عمه خاموش باش تا من پاسخ او را بدهم.) آنگاه روی به ابن زیاد کرده و با صلابت تمام چنین گفت: آیا مرا به قتل تهدید می‌کنی، مگر نمی‌دانی که کشته شدن در راه خدا شیوهٔ ما و شهادت مایهٔ کرامت و سر بلندی ماست: **أَمَّا عَلِمْتَ أَنْ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ، وَ كَرَامَتُنَا الشُّهَادَةُ؟**

عبیدالله که در این جدال لفظی با زینب و برادر زاده‌اش، چیزی جز شکست و رسوائی به دست نیاورده بود چاره‌ای جز این نداشت که دستور دهد امام سجاد - ع - و همراهانش را از مجلس بیرون برند تا با ادامهٔ این وضع، بیش از این مغلوب و شرمسار نگردد.^۲

ب: مناظرهٔ امام سجاد - ع - با یزید

از امام صادق - ع - روایت شده است که فرمود: سر مطهر امام حسین - ع - را نزد یزید آوردند همزمان حضرت سجاد - ع - و دختران امیرالمؤمنین - ع - را نیز به مجلس وارد کردند، در حالی که دست و پای امام سجاد - ع - را در غل و زنجیر نهاده بودند، در این هنگام یزید، روی به امام سجاد کرده و گفت: **سپاس خدای را که پدرت را کشت.**

امام سجاد - ع - در پاسخ او فرمود: لعنت خدا بر کسی که پدرم را به قتل رساند. پاسخ امام به کام یزید بسیار تلخ بود زیرا او می‌خواست با استناد به اینکه همهٔ

.....
۲ - بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۷ - ۱۱۸: اللهوف، سید بن طاووس، ط منشورات رضی، ص ۷۰: الارشاد، ص ۲۴۴.

حوادث به قضا و قدر الهی رخ می‌دهد، اذهان را در مورد شهادت امام حسین - ع - منحرف نموده و خود را از جنایت هولناکی که مرتکب شده بود تبرئه نماید، اما وقتی امام سجاد - ع - با قاطعیت تمام قاتل امام حسین - ع - را مورد لعن قرار می‌دهد با توجه به اینکه قرآن، کافران و ظالمان را سزاوار لعن الهی دانسته است و با در نظر داشتن اینکه یزید دستور قتل امام حسین - ع - را صادر نموده بود، می‌توان نتیجه گرفت که یزید ستمکار و کافر، و مستحق لعن و عذاب الهی است و چنین فردی نه تنها شایسته تصدی مقام رهبری جامعه اسلامی نیست بلکه اصولاً حق حیات و زندگی نیز ندارد و باید به شدیدترین وجه مجازات گردد به همین جهت نه حرفی برای گفتن داشت و نه راه چاره‌ای می‌توانست بیندیشد جز اینکه دستور قتل امام سجاد - ع - را صادر نماید.

امام - ع - در مورد این دستور یزید چنین فرمود: اگر مرا بکشی، چه کسی دختران رسول خدا را به مدینه باز می‌گرداند در حالی که غیر از من مرد محرمی همراه آنان نیست؟!

این پاسخ امام بسیار کوبنده و افشاگرانه بود، زین العابدین - ع - با این سخن این نکته را یادآور می‌شود که یزید شخصاً مسئول کلیه جنایتهایی است که سپاه عمر سعد مرتکب آن شده و همه مردان ذریه پیامبر را به قتل رسانده‌اند و آیا ارتکاب آن همه جنایت هولناک او را کافی نیست که اکنون می‌خواهد خون امام سجاد - ع - تنها حامی و پرستار زنان و کودکان اسیر را هم بر زمین بریزد؟

و ثانیاً آیا یزید که خود را خلیفه مسلمان و جانشین پیامبر می‌داند، نمی‌داند که رعایت حرمت دختران رسول خدا بر هر فرد مسلمانی واجب است؟ هرگاه امام سجاد کشته شود، چه کسی آنان را به مدینه باز خواهد گرداند، درحالی که مرد محرمی در میان آنان نیست، و تنها محرم آنان زین العابدین است؟ درست است که یزید برای هیچ يك از ارزشهای اسلامی حرمتی قائل نبود، ولی برای حفظ ظاهر و موقعیت سیاسی خود که با شهادت امام حسین - ع - و یاران، و اسارت زنان و فرزندان آن حضرت با آن وضع دلخراش به شدت لطمه خورده بود، ناچار بود از دستور قتل امام سجاد صرف نظر کرده و بگوید: تو خود آنان را به منازلشان باز می‌گردانی.

او می‌خواست و انمود کند که من حرمت اهل بیت پیغمبر - ص - را حفظ کرده و به همین سبب از کشتن زین العابدین درمی‌گذرم و آنگاه با دست خود، غل و زنجیر را از دست و پای امام سجاد - ع - گشوده و گفت: آیا می‌دانی چرا خود این کار را انجام دادم؟ امام فرمود آری می‌دانم تو با این کار می‌خواهی بر من منت بگذاری که خود غل

و زنجیر را از دست و پایم گشودی و یزید با کمال وقاحت و بی‌شرمی اعتراف کرد: آری هدف من همین بود.

یزید با این عمل به ظاهر انسانی خود، گمان می‌کرد که بار دیگر زمینه برای منحرف نمودن اذهان - در مورد مسئولیت جنایت وحشیانه کربلا - فراهم گردیده است، به همین جهت به آیه سی سوره شوری تمسک کرد که می‌فرماید: **وَمَا أَضَاهَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ...** (هرمصیبت و حادثه ناگواری که بر شما وارد آمد نتیجه اعمال خودتان بود.) یزید با خواندن این آیه می‌خواست این اندیشه را در اذهان مردم القاء کند که حوادث تلخ کربلا و مصایبی که بر امام حسین و یاران و فرزندان او وارد شده، نتیجه و بازتاب اعمال خودشان بوده است؛ بنابراین مسلمانان نباید فرد خاصی را مسئول آن دانسته و یزید و عمال تبهکار او را مورد نفرت و ملامت قرار داده و یا آنان را در باره حوادث کربلا زیر سؤال ببرند.

ولی امام سجاد - ع - که قرآن ناطق و عارف به حقایق آن است و اوست که می‌تواند و باید آیات قرآن را تفسیر کند (نه فرد منحرف و تبهکاری مانند یزید که عملاً حقایق قرآن را زیر پا گذارده و هیچ گونه بهره‌ای از معارف آن ندارد) در پاسخ او فرمود: این آیه در باره ما نازل نشده است، و ما مصداق این اصل قرآنی نیستیم. آیه‌ای که ناظر به حال ماست این آیات است که می‌فرماید:

مَا أَضَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ^۳

هیچ حادثه ناگواری در زمین و یا در زندگی شما رخ نمی‌دهد مگر آنکه قبلاً در کتابی (لوح محفوظ) ثبت شده است و این کار برای خدا آسان است * تا اینکه شما نسبت به آنچه از دست می‌دهید محزون نشوید و تأسف نخورید و بدانچه بدست می‌آورید شادمانی نکنید.

آنگاه فرمود: ما کسانی هستیم که بر آنچه از امور دنیوی از دست داده‌ایم تأسف نمی‌خوریم و به آنچه بدست می‌آوریم شادمان نمی‌گردیم.^۴ از سخن امام این نکته را استفاده می‌کنیم که ناملايمات و حوادث تلخی که در زندگی افراد رخ می‌دهد بر دو گونه است:

.....

۳ - سوره حدید (۵۷): ۲۲ - ۲۳.

۴ - بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۶۸ به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.

۱ - حوادث تنبیهی و کیفری؛

۲ - حوادث تربیتی و ترفیعی.

حوادث دسته نخست همان مفاد آیه اول است که ناظر به گنهکاران و تبهکاران است که گاهی مظهر لطف و گاهی مظهر خشم و قهر خداوندی است، هرگاه گنهکار از آن حوادث تلخ عبرت گیرد و متنبه شود، مایه رحمت برای اوست و هرگاه همچنان بر گناه و تباهی خود اصرار ورزد موجب شقاوت او و مستوجب عذاب و قهر الهی خواهد شد.

حوادث دسته دوم بازتاب اعمال ناروا و کیفر گناهان به شمار نمی‌روند و صرفاً مظهر رحمت و لطف الهی هستند و به يك معنی بازتاب مجاهدتها و کارهای شایسته انسان می‌باشند؛ یعنی انسانی که در پرتو عبادت و پیروی از حق درجاتی از کمال را پیموده است، اینک باید برای راه یافتن به درجات بالاتر با ناملایماتی روبرو شود، تا به پایه‌ای از خداشناسی و توحید، نایل گردد که هیچ چیز را از آن خود نداند و به مقام تسلیم و رضا در پیشگاه الهی برسد، در این صورت دارای نفسی مطمئن و آرام می‌شود که هیچ گاه در برابر نعمتهای دنیوی و یا حوادث تلخی که در راه خدا و به هدف نشانیدن رسالتهای الهی بر او وارد می‌گردد، هیجان زده و یا مضطرب و پریشان نمی‌گردد و این گونه انسانها به عالیترین مقام انسانی راه یافته‌اند که اولیای الهی و امامان معصوم - ع - سرآمد آنان بشمار می‌روند و پیروان راستین آنان در مرتبه‌ای پس از آنان قرار دارند. و این يك اصل مهم انسان شناسی قرآنی است که امام سجاد - ع - به وسیله آن به یزید هشدار و به همه اندیشه‌های بیدار بشری، آموزش می‌دهد که قرآن، نخست از مصایب و ناملایماتی که در زمین یا در زندگی افراد با ایمان رخ می‌دهد سخن می‌گوید، و همه آن حوادث را بر اساس يك سنت پایدار و طرح از پیش آماده شده الهی جاری می‌داند، آنگاه غایت و هدف آن را یادآور می‌شود که:

لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ

این يك هدف تربیتی و ترفیعی است که گروهی از بندگان برجسته از آن بهره گرفته و به مقامات عالی و ممتاز انسانی دست می‌یابند و امام حسین - ع - و یاران او و به عبارت دیگر کاروان شهیدان و اسیران در انقلاب مقدس کربلا نمونه‌های برجسته‌ای از این انسانها و اسوه‌های عالی تربیت برای فضیلت دوستان بوده‌اند؛ شاهد این مطلب خوابی است که از امام حسین - ع - در لحظه‌های نخستین قیام نقل شده است و حاصل آن این است که امام - ع - آنگاه که تصمیم گرفت تا از مدینه به سوی مکه رهسپار گردد،

دو شب متوالی کنار قبر پیغمبر - ص - رفته و به عبادت و مناجات با خدا پرداخت، در دومین شب، پس از عبادت و مناجات بسیار، برای چند لحظه خواب بر چشمان او غلبه کرد و جدّ بزرگوار خود را در خواب دید، پیغمبر - ص - به وی بشارت داد که به زودی به جمع اسلاف (جدّ، پدر، مادر و برادر) پاک خود خواهد پیوست، آنگاه فرمود:

إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ لَدَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ.

برای تو در بهشت درجاتی آماده است که جز با شهادت در راه خدا به آن راه نخواهی یافت.^۵

گفتگوهای امام سجاد با فریب خوردگان و...

اکنون که با نمونه‌هایی از مناظرات امام سجاد با سران حکومت اموی و افشاگرها و روشنگریهای آن حضرت آشنا شدیم به ذکر نمونه‌هایی از گفتگوهای امام - ع - با فریب خوردگان و جاهلان می‌پردازیم تا با نقش مهم تبلیغی ایشان در نهضت عاشورا بیش از پیش آشنا شویم:

أ - گفتگوی امام با پیرمرد شامی

مرحوم سید بن طاووس جریان گفتگوی امام سجاد - ع - را با پیرمردی شامی چنین حکایت می‌کند:

کاروان اسیران را همزمان با سر امام حسین - ع - وارد دروازه شام کردند، در این هنگام پیرمردی در حالی که به آنان نزدیک می‌شد چنین می‌گفت: حمد خدای را که مردان شما را کشت و سرزمین اسلامی را از خطر آنان رها ساخت و امیرالمؤمنین (یزید) را بر شما مسلط نمود!!

گفته‌های این پیرمرد نشان می‌داد که سخت، تحت تأثیر تبلیغات مسموم دستگاه اموی قرار گرفته و باور کرده است که یزید براستی امیرالمؤمنین و امام حسین - ع - و یاران فداکار او، افرادی ماجراجو و آشوب طلب بوده‌اند که هدفی جز ایجاد ناامنی و هرج و مرج در مملکت اسلامی نداشته‌اند و بر این اساس، کشته شدن آنان به دست یزید نه تنها کار ناروایی تلقی نمی‌شود بلکه کاری درخور ستایش و قدردانی است، زیرا

.....
۵ - همان، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

او می‌تواند هر عامل آشوب طلب و فتنه انگیزی را به آسانی سرکوب کرده و در نتیجه، امنیت و آرامش را به جامعه اسلامی بازگرداند!!

آری این شگرد همه ستمگران و جاه طلبان تاریخ بوده است که برای عوام فریبی و موجه جلوه دادن کشتار مصلحان بشری و پیامبران و رهبران الهی، ژست خیراندیشی و اصلاح طلبی به خود گرفته، و مصلحان حقیقی و خیرخواهان واقعی را به نام فتنه جویان و آشوب طلبان معرفی کنند، قرآن از فرعون چنین حکایت می‌کند:

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ.^۶

فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او خدای خود را به یاری طلبد. می‌ترسم دینتان را دگرگون کند یا در روی زمین، فساد برانگیزد.

هارون الرشید آنگاه که می‌خواهد امام کاظم - ع - را از مدینه تبعید و سپس روانه زندان کند به قصد عوام‌فریبی و اغفال ساده اندیشان، کنار قبر پیامبر اکرم - ص - می‌رود و نسبت به تصمیم جنایتکارانه خود از رسول خدا چنین عذر خواهی می‌کند:

بدین جهت دست به این کار می‌زنم که موسی بن جعفر می‌خواهد در میان امت تشمت و پراکندگی ایجاد کرده سبب خونریزی و کشتار گردد.^۷

هنوز فراموش نکرده‌ایم که محمد رضا شاه تبهکار هم در لحظات حساس اوج قیام اسلامی ایران در کنار قبر مطهر امام هشتم در حالی که دستهای خود را به آسمان بلند کرده بود می‌گفت: خدایا از این می‌ترسیم که دین ما را هم از ما بگیرند!!

آری از آنجا که سلسله تبهکاران، يك هدف را دنبال می‌کنند، شگردها و توطئه‌هایی مشابه و یکسان داشته و دارند و این خود درس آموزنده‌ای است که تاریخ به مردان حق و فضیلت می‌دهد و اینجاست که به خوبی روشن می‌شود امام حسین - ع - با هوشیاری و آینده نگری بسیار دقیق، آنچنان حساب شده و آگاهانه قیام خود را آغاز کرد و به انجام رساند که همه راهها را بر روی دشمن خودخواه و مغرور بست و او را مستأصل و درمانده ساخت. امام در نخستین لحظاتی که از مدینه به مکه حرکت می‌کرد، وصیتنامه‌ای تنظیم کرد و در آن، اهداف قیام خود را به طور روشن و کامل بیان نمود و در طول راه نیز - از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا - در فرصتهای مناسب و موقعیتهای مختلف به روشن‌ترین

.....
۶ - سوره مؤمن (۴۰): ۲۶.

۷ - الارشاد، ص ۳۰۰.

وجهی انگیزه‌های نهضت را به جهانیان اعلام نمود و از همه مهمتر اینکه رسالت ادامه قیام را پس از خود به قافله اسیران وا گذاشت تا از نهال انقلاب بخوبی مراقبت کنند و بسان باغبانی دلسوز و آگاه با هر نوع آفت و آسیبی که حیات آن را تهدید می‌کند و یا مانع رشد و بالندگی آن می‌شود به مبارزه برخاسته و آن را نابود سازند.

امام سجاد - ع - که می‌دانست این فرد، فریب تبلیغات مسموم مبلغان مزدور دربار اموی را خورده است به منظور ارشاد و هدایت او فرمود: ای پیرمرد آیا قرآن خوانده‌ای؟
پیرمرد: آری.

امام سجاد: آیا از این آیه قرآن آگاهی داری که می‌فرماید:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ^۸

بگو: بر این رسالت، مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان (علی، فاطمه، حسن و حسین

- ع -) نمی‌خواهم.

پیرمرد: آری این آیه را در قرآن خوانده‌ام.

امام سجاد - ع - : مقصود از قُرْبَىٰ ما هستیم، سپس فرمود آیا آیه وَ اتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ ^۹ را خوانده‌ای؟

پیرمرد: آری خوانده‌ام.

امام سجاد - ع - : مقصود از قُرْبَىٰ در این آیه ما هستیم. بار دیگر فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای که می‌فرماید:

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ... ^{۱۰}

بدانید که از هر چیزی که غنیمت و بهره‌ای به دست می‌آورد، يك پنجم آن برای خدا، رسول خدا و ذی القربى است.

پیرمرد: آری.

امام سجاد - ع - : مقصود از قُرْبَىٰ در این آیه ما هستیم. باز فرمود: این آیه را خوانده‌ای که می‌فرماید:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ^{۱۱}.

۸ - سوره شوری (۴۲): ۲۳.

۹ - سوره بنی اسرائیل (۱۷): ۲۶، حق خویشاوندان را ادا کن.

۱۰ - سوره انفال (۸): ۴۱.

۱۱ - سوره احزاب (۳۳): ۳۳.

خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما خاندان رسالت بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.
پیرمرد: آری این آیه را خوانده‌ام.

امام زین العابدین - ع - : ای پیرمرد مقصود از اهل البیت در این آیه ما هستیم.
پیرمرد با شنیدن این سخنان، به خطای آشکار و عمل ناروای خود آگاه شده و در حالی که ندامت و پشیمانی بسر تا پای وجودش را فرا گرفته بود لحظه‌ای سکوت کرده و سپس لب به سخن گشود و گفت: شما را به خدا سوگند آیا حقیقتاً شما همان کسانی هستید که در این آیات از آنان نام برده شده است؟

امام - ع - : سوگند به خدا و حق جَدّمان رسول الله - ص - بدون کوچکترین شك و تردیدی، ما همان کسانی هستیم که این آیات در باره آنان نازل شده است.
با شنیدن این پاسخ امام که با تأکید فوق العاده‌ای همراه بود، اشک ندامت از دیدگان پیرمرد شامی جاری شده و از شدت ناراحتی دستار خود را بر زمین انداخت، آنگاه سر به طرف آسمان بلند کرده و چنین گفت: پروردگارا من از دشمنان آل محمد - ص - از جن و انس تبرّی می‌جویم، سپس روی به امام سجاد کرد و گفت: آیا من می‌توانم توبه کنم؟

امام - ع - فرمود: آری، اگر توبه کنی خداوند توبه‌تو را خواهد پذیرفت و تو از دوستان و یاران ما به شمار خواهی آمد. پیرمرد توبه کرد، ولی وقتی این خبر به یزید بن معاویه رسید، دستور قتل او را صادر کرد و او در راه مودّت و نصرت عترت پیامبر - ص - به شهادت رسید.^{۱۲}

ب: برنده جنگ

از امام صادق - ع - روایت شده که فرمود: پس از شهادت امام حسین - ع - هنگامی که علی بن الحسین - ع - به مدینه (شاید هم کوفه یا شام) می‌آمد، در حالی که در محملی نشسته و سر خود را پوشانده بود، شخصی به نام ابراهیم بن طلحة بن عبید الله نزد آن حضرت آمد و گفت: یا بن رسول الله چه کسی (در جریان کربلا) پیروز شد؟ امام سجاد در پاسخ فرمود:

إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، فَادِّنْ ثُمَّ أَقِمِ^{۱۳}

۱۲ - اللهوف، ص ۷۶ - ۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

۱۳ - بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷.

اگر می‌خواهید بدانید چه کسی غالب شد آنگاه که وقت نماز فرا رسید اذان و اقامه بگو (تا معلوم شود چه کسی پیروز شده است).

پیروزی و غلبه از نظر جهان بینی مادی و الهی دو مفهوم کاملاً متفاوت دارد، در جهان بینی مادی، غلبه يك مرحله بیشتر ندارد و آن اینکه یکی از دو حریف دیگری را از پای درآورد، و در جبهه نبرد او را کشته و یا به اسارت بگیرد. اما در جهان بینی الهی این امر، حقیقت پیروزی به شمار نمی‌رود حقیقت پیروزی آن است که انسان، دست از آرمان و ایده الهی خود برداشته و به پلیدی و رذالت، روی نیاورد، در این صورت هرچند او در غل و زنجیر و یا در گوشه زندان هم به سر برد، آزاد و رهاست و هرچند مرگ او را دریابد، ولی زنده و باقی است. آری هرگاه اندیشه و روح انسان، آزاد و زنده باقی ماند و در جبهه نیز دشمن را از پای درآورد به دو پیروزی دست یافته است، پیروزی ظاهری و پیروزی حقیقی.

انسانهای ظاهر بین (اعم از آنان که اصلاً به جهان بینی الهی عقیده ندارند و یا عملاً دلبسته زر و زیور و زندگی مادی هستند) تنها غلبه و پیروزی ظاهری را می‌شناسند و از غلبه حقیقی، غافل و بی‌خبرند؛ ابراهیم بن طلحه نیز از این گروه انسانها بود. امام سجاد - ع - با پاسخی کوتاه اما بسیار گویا و پرمعنا او را هدایت و ارشاد فرموده و به وی نشان داد که هدف و آرمان امام حسین - ع - و یاران جانباز او، پاسداری از مکتب و بقای شعار توحید و رسالت بود، و تو هنگام نماز، وقتی که اذان و اقامه می‌گویی این دو شعار عظیم مکتب را از صمیم دل سر می‌دهی و در حقیقت بر پیروزی امام حسین و شکست حاکمان تبه‌کار اموی شهادت می‌دهی، حاکمانی که پس از به کار بستن توطئه‌های بسیار و طی سالهای متمادی در جهت محو شعار توحید و رسالت و ترویج فساد و لامذهبی در میان مردم، هرچه بیشتر کوشیدند کمتر به نتیجه رسیدند و همچنان شعار توحید و رسالت در فضای جامعه اسلامی، طنین افکن است.

اکنون برای آنکه مغز سخن امام سجاد - ع - را بهتر دریابیم لازم است اندکی در افکار و اندیشه‌های یزید و پدرش معاویه تأمل کنیم و دریابیم که این دو طاغوت اموی، چگونه با شعار توحید و رسالت سر ستیز داشتند و خواهان بازگرداندن جامعه اسلامی به فرهنگ شرك و جاهلیت قبل از اسلام بودند.

برای نمونه دو بیت از اشعار یزید را - که گویای طرز تفکر و بینش او در مورد زندگی است - ملاحظه کنید:

مَعَشَرَ النُّدَمَانِ قَوْمُوا وَاسْمَعُوا صَوْتَ الْأَغَانِي
 وَأَشْرَبُوا كَأْسَ مُدَامٍ وَاتْرَكُوا ذِكْرَ الْمَعَانِي
 شَغَلْتَنِي نِعْمَةُ الْعِيدَانِ عَنِ صَوْتِ الْأَذَانِ
 وَتَعَوَّضْتُ عَنِ الْحُورِ عَجُوزاً فِي الدُّنْيَانِ

دوستان، برخیزید و به صدای مطربان و نوازندگان گوش فرا دهید، پیوسته شراب بنوشید و یادآوری امور معنوی را واگذارید. نغمه چنگ و عود، مرا چنان به خود مشغول کرده که از شنیدن صدای اذان بازمانده و مرا به جایگزین ساختن شراب خمرها به جای حوران بهشتی واداشته است.

نیز معروف است در دورانی که معاویه بر اریکه قدرت تکیه زده بود، فردی به او گفت: اکنون که تو به هدف خود رسیده‌ای و بر خاندان علی - ع - غالب آمدی، خوب است مقداری با آنان مدارا کنی و از خشونت و آزار آنان بکاهی، معاویه از این پیشنهاد به خشم آمد و گفت: چگونه من به اهداف خود دست یافته‌ام در حالی که هر شبانه روز بر بالای مأذنه‌ها، نام محمد بن عبد الله با عظمت و احترام تمام یاد می‌شود.

می‌بینیم که این پدر و پسر در پی این بوده‌اند که نام پیامبر و شعار رسالت و توحید از فرهنگ جامعه محو و فرهنگ شرك و تباهی جایگزین آن شود. ولی هرگز به این هدف شوم خود دست نیافتند و گذشته از این، خون پاك امام حسین و شهادت او و یاران و فرزندان و اسارت مظلومانه بازماندگانش، نقاب تزویر و ریا را از چهره مخوف استبداد، کنار زده و خورشید تابناک اسلام و فضیلت از پشت ابرهای سیاه شرك و تباهی دوباره درخشیدن گرفت، به همین جهت است که سوره فجر را سوره حسین - ع - نامیده‌اند زیرا با شهادت او سپیده دم فضیلت و آزادی طلوع کرد و ظلمت شرك و نفاق و ستم سهری شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ج: گفتگوی امام با منهل

روزی امام سجاد - ع - در بازار شام حرکت می‌کرد، منهل بن عمر او را ملاقات کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا، روزگار بر شما چگونه می‌گذرد و اکنون در چه شرائطی به سر می‌برید؟ امام - ع - در پاسخ فرمود: اکنون وضع ما بسان بنی اسرائیل در برابر فرعونیان است که فرزندان آنان را می‌کشتند و زنانشان را زنده می‌گذاشتند (اسیر می‌کردند).

ای منهل ملت عرب به خاطر اینکه حضرت محمد - ص - عرب است بر دیگران
 بقیه در صفحه ۵۹

فخر می فرورد و قبیله قریش به جهت اینکه پیامبر اسلام از قبیله قریش است بر سایر قبایل عرب افتخار می کند و اکنون در حالی که برای اثبات فضیلت خود به وجود گرامی آن حضرت تکیه کرده اند، حق اهل بیت او را نادیده گرفته و گروهی از آنان را کشته و گروهی را اسیر نموده اند، آنگاه کلمه استرجاع را بر زبان جاری کردند و سپس به دو بیت از شعر مهیار که در باره ظلم و ستم بر خاندان پیامبر سروده بود تمسک جست:

چوبهای منبر پیامبر را گرامی می دارند

ولی فرزندان او را زیر پا گذاشته و لگد مال می کنند

به چه دلیل فرزندان او از شما پیروی کنند

و حال آنکه شما به پیروی از او افتخار می کنید^{۱۴}

امام - ع - در این گفتار خود بروشنی ماهیت جبارانه و کافرانه حکومت اموی را افشا نموده و آنان را به فرعون که داعیه خدایی در سر داشت و از اعمال هیچ گونه ظلم و ستمی بر بنی اسرائیل خودداری نمی کرد تشبیه نموده است. بنابراین امام حسین همان پرچمی را برافراشت که موسی پیامبر اولوا العزم الهی برافراشته بود و یزید و عمال تبهکار او همان راهی را می رفتند که فرعون و فرعونیان پیش از او رفته بودند.

جالب توجه است که خود امام حسین - ع - هم هنگام بیرون رفتن از مدینه و همچنین هنگام ورود به مکه آیاتی از قرآن را که یادآور سخنان موسی به هنگام ترك مصر به قصد مدین بود تلاوت فرمود^{۱۵}.

نکته دیگری که امام - ع - منهای را به آن توجه داد این بود که محور و اساس همه فضایل و مفاخر انسان وجود گرامی پیامبر بزرگ اسلام است با این حال جامعه آنچنان در غفلت به سر می برد که یادگاران رسول خدا و وارثان علوم و کمالات پیامبر را مورد بدترین ظلمها و جنایتها قرار می دهند، ولی آنان در سکوتی مرگبار به سر برده، دم فرو بسته اند. این بخش از نوشتار را همین جا پایان می دهیم و نمونه های دیگری از افشاگریهای امام سجاد - ع - را در بحث آینده بررسی خواهیم کرد.

.....

۱۴- يَمْطُورُونَ لَهُ اَعْوَادَ مِنْبَرِهِ وَ تَعَتَّ لِرَجُلِهِمْ اَوْلَادَهُ وَنَسُوا
بِأَيِّ حُكْمٍ نَبُؤُهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَ فخرُكُمْ اَنْكُمْ صَحْبُ لَهُ بَع

بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳؛ اللهوف، ص ۸۴ - ۸۵.

۱۵ - سورة قصص (۲۸): ۲۱ - ۲۲.